

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقية الله في الارضين اروحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف

بحث در اين بود كه آيا سيره عقلاييه و ارتكازات عقلاييه در مواردی كه در مورد يك ظهوری واقع بشوند آيا در رابطه با آن ظهور چه كاری را انجام می دهند؟ آيا موجب اختلال آن ظهور، تقیید، تخصیص یا برگرداندن آن ظهور به يك امر آخر یا اجمال می شوند یا نمی شوند؟

این مطلب را نسبت به ظهورهای منطوقی بحث كردیم، نسبت به ظهورهای مفهومی بحث كردیم و رسیدیم به ظهور التزامی.

ظهور التزامی هم گفتیم دارای انقساماتی است:

تارة این لزوم بر اساس ظهور غير بين است و تارة بر اساس ظهور بين است.

اگر بر اساس ظهور غير بين باشد در اینجا می فرمایند كه سيره مانع از این ظهور التزامی غير بين می شود چون خودش غير بين است و از ذهن های عرف دور است. حالا اگر عرف خودش يك ارتكازی بر خلاف آن دارد و یا يك سيره ای بر خلاف آن دارد قهراً در اینجا چنین ظهوری در نفس او نقش نمی بندد از آن كلام، چون ارتكازش بر خلاف آن است، ذهنش بر خلاف آن است و حتی ایشان پایشان را بالاتر می گذارند و می گویند آن ظهور چه ظهور راسخه و مستنكر الخلاف باشد، آنجا كه خیلی روشن است، حتی اگر آن ارتكاز و آن سيره راسخه باشد و مستنكر الخلاف نباشد آنجا هم اثر می گذارد و حتی جایی كه رسوخ هم ندارد و مستنكر الخلاف هم نیست اما هست در هر سه مورد این ارتكاز عقلائی و این سيره عقلائی جلوی آن ظهور التزامی غير بين را می گیرد. چه آن فرد اعلا و شاخصش كه ارتكاز و سيره راسخه ای است كه خلافتش مستنكر است، چه آن مرتبه متوسطش كه ظهور راسخ است اما خلافتش مستنكر نیست و چه آن مرتبه خیلی ضعیف است كه فقط سيره است و ارتكاز است اما نه رسوخ دارد و نه خلافتش مستنكر است. تمام این موارد جلوی آن لزوم غير بين را می گیرد و عرف از آن كلام در اثر آن برداشت ظهور غير بين را نمی كند.

می فرماید «فإن كان غير بين» (مقدمه اش را ديروز خوانديم) «فإن كان (ظهور التزامی) غير بين فالظاهر أن

السيرة شديدة الرسوخ المصادمة له» سيره ای كه این صفت را دارد، شديدة الرسوخ است و مصادم با آن ظهور التزامی است «تمنع عن انعقاد هذا الظهور بالنسبة الى مورد السيرة» منع می كند از پا گرفتن این ظهور به نسبه این مورد سيره، نمی تواند نسبت به مورد سيره آن لزوم غير بين پا بگیرد. «من دون فرق بين اختصاص الظهور

المذكور بمورد السيرة و عدمه» فرقی نمی‌کند که آن ظهور برای مورد سیره باشد اصلاً یا نه برای مورد سیره نباشد بلکه به عموم و اطلاقش مورد سیره را می‌گوید. «و من دون فرق بین کون خلاف هذه السيرة مستنکراً لدى العقلاء و عدم كونه مستنکراً» پس آن اعلاى اعلايش مانع می‌شود، آن متوسط هم مانع می‌شود بلکه «لا یبعد أن تكون السيرة الراسخة التي لا تكون شديدة الرسوخ في أذهان العقلاء (این هم) مانعة أيضاً عن انعقاد هذا الظهور بالنسبة الى موردها» شديدة الرسوخ نیست اما اصل رسوخ را دارد، اگر من در خارج گفتم اصلاً رسوخ نداشته باشد خلاف عبارت گفته ام، نه، رسوخ دارد اما شديدة الرسوخ می‌گویند نباشد.

خب پس بنابراین در آن صورتی که غیر بین باشد اینچنین خواهد بود.

س: ...

ج: شديده یعنی به گونه‌ای است که به این زودی قابل براندازی نیست و مردم بر نمی‌تابند و خیلی‌ها این را درست می‌دانند، این می‌شود شديدة الرسوخ. اما گاهی است که انقدر عمق ندارد و انقدر حکمت و اینها در نظر آنها پشتوانه اش نیست بلکه خودشان هم دلشان می‌خواهد یک نفر بیاید اینها را براندازد، گفتم مثل خیلی از آداب و رسومی که بین مردم است که مثلاً در فوت‌ها، این خرج‌های سنگینی که به گردن مردم است و خودشان را به حسب ظاهر ملزم می‌دانند از خدا می‌خواهند که یک کسی پیدا بشود این رسم‌ها را بردارد و براندازد. این شديدة الرسوخ نیست، راسخ هست فلذا خودش خجالت می‌کشد و یعنی عار می‌شود برایشان که اگر انجام ندهند الان، در ذهن مردم می‌آید که یک اعتنائی به میتش نکرده است و ... اما می‌گوید این وضعیتی که هست چیست که تا چند روز چکار کنید، بعد سوّم بگیری، بعد هفتم بگیری، بعد چهارم بگیری، بعد سال بگیری، بعد تا چقدر وقت لباس مشکی بپوشید، بعد این اطعام‌های کذا و کذا بدهید، خودت نداری و باید قرض کنی و ... تا چندین سال باید بمیری تا اینکه این قرض‌ها را ادا کنی، این چه رسمی است. یا در ازدواج‌ها مثلاً این رسومات و مخارج سنگینی که هست، چشم و هم چشمی‌هایی که در اثر آن اینها پیدا شده است. از خدا می‌خواهند که یک کسی بیاید این رسم‌ها و این عادت را و این سیره را براندازد، اینها شديدة الرسوخ نیست، اما یک سیره‌هایی است که شدت رسوخ دارد و به این زودی‌ها ... می‌گویند اینها فلسفه درست دارد، دلیل درست دارد و به این زودی‌ها بخواهی حالی مردم کنی که این درست نیست... مثل الان سیره‌ای که مردم دارند به اینکه به این اسناد رسمی اتکاء می‌کنند، شما اگر بخواهید بگویید این به درد نمی‌خورد اصلاً زیر بار نمی‌روند. به او بگویید شرعاً آنچه که هست «الأشياء كلّها على ذلك حتى يستبين أو تقوم به البينة» شارع فرموده است همه موضوعات ثابت نیستند مگر اینکه «يستبين أو تقوم به البينة» یا اینکه علم به آن پیدا کنی یا بینه برای آن قائم بشود، سند رسمی

کشور که نه علم می آورد - ممکن است زد و بند کرده باشند و این چیزها - و نه بیته است. این ردع دارد می کند ... قبول ندارد، چون شدت رسوخ دارد و اصلاً زندگی بر این است، نمی شود.

الان بگوئید آقا فرض کنید از پول‌هایی که در بانک می رود باید اجتناب کنید، پس چکار کنیم؟ باید بروم در بیابان زندگی کنم! اصلاً هر پولی بالاخره از بانک عبور می کند، مگر پول نو نو که عید غدیر سادات عظام بدهند، آنها هنوز دست به دست نشده است.

س: ...

ج: نه، چون اشکالش از بانک مرکزی درآمدن نیست، اشکال آن آقایان این است که اینها مجهول المالک می شود، وقتی که هنوز آن پول نو است که برای کسی نشده است، پس بنابراین مجهول المالک آن نیست، فلذا آن بلاشکال است از این جهت. حالا سادات اگر خواستند عیدی بدهند از آن نو نوها بدهند که آدم هیچ اشکالی در آن نکند و هنیئاً مریتاً باشد

س: ...

ج: بله، حالا واقعاً هم همینطور است بعضی ها، و برخی سادات هستند که روز عید اصلاً از خانه بیرون نمی روند و می گویند به عوض اینکه به ما عیدی بدهند که به ما مربوط است از ما عیدی می خواهند، آن روز باید به آنها عیدی داد نه اینکه از آنها عیدی گرفت، ولی الان امور برعکس شده است.

پس بنابراین «و إن كان بيننا فالظاهر أن حكمه حكم الظهور المنطوقی و المفهومی فی عدم انعقاد فی خصوص الموردین المتقدمین»

اما اگر این ظهور، ظهور بین بالمعنی الأخص است، ظهور بین است اینجا چه؟ ایشان می فرمایند در اینجا وزان این ظهور لزومی بین وزان همان منطوق و مفهوم است، در ظهور منطوقی و در ظهور مفهومی گفتیم فقط دو جا است که جلوی ظهور را می گیرد، کجا بود؟ آن جایی بود که ظهور راسخ باشد و مستنکر الخلاف باشد، یا ظهور راسخ باشد و اطلاق و عموم باشد، اینچنین مواردی را می گفتیم. «و إن كان بيننا فالظاهر أن حكمه حكم الظهور المنطوقی و المفهومی فی عدم انعقاد (آن ظهور در خصوص دو موردی که گذشت)»

س: ...

ج: حالا آنجا دیگر فرقی نگذاشتند، غیر بین آنطوری و بین اینطوری.

قبل از اینکه به این ربما برسم یک چیزی راجع به آن غیر بین عرض کنم که آیا اصلاً غیر بین ظهور است؟ یا نه فقط دلالت است ولی ظهور لفظ نیست؟ بله مثل اینکه انسان از دیدن دخان علم پیدا می کند به اینکه آتش روشن است، این ظهور که نیست، چون این معلول آن است علم به معلول علم به علت برای انسان می آورد، علم

به این لازم علم به ملزوم می‌آورد، علم به ملزوم علم به لازم را می‌آورد اما بین هم نیست. اسم اینها را می‌گذارند ظهور؟ تا ما بگوییم مصادمت دارد! یا نه اینجا از باب ظهور نیست بلکه از باب این است که علم به این علم به آن می‌آورد بدون اینکه نام این ظهور باشد.

در اینجا دو نظر است:

یک نظر این است که اینها از باب ظهورات حساب نمی‌شوند؛ اگر این را گفتیم از موضوع بحث خارج می‌شویم، اما اگر گفتیم این هم جزء اقسام ظهورات است آن وقت داخل بر بحث می‌شود بنابراین اینجا ... گفته می‌شود بر اساس این است که ما این را ظهور بدانیم.

حالا در ظهور غیر بین یک مطلبی گفته می‌شود و آن این است که شما می‌گویید ظهور غیر بین وزانش وزان ظهور منطوقی و مفهومی است لقاتل آن یقول که نه اینطور نیست و اینجا حتی سیره و ارتکاز راسخ آنچنانی هم نمی‌تواند مصادمت کند با ظهور آن و او را از بین ببرد، چرا؟

به این بیان که فرض این است که در این موارد بین منطوق و آن سیره و ارتکاز که مصادمتی نیست بین آن مفهوم و آن ظهور که مصادمتی نیست و آن سیره و ارتکاز مصادمتی نیست، بین آن مدلول التزامیه که بین است مصادمت است. چون نیست پس آن مفهوم بر سر جای خود باقی می‌ماند، آن منطوق سر جای خود باقی می‌ماند، چون منطوق سر جای خود باقی می‌ماند و دست نمی‌خورد، بین این منطوق و آن هم که ملازمه است پس قهراً باید ثابت باشد، بنابراین سیره نمی‌تواند، ارتکاز نمی‌تواند آن ظهور لزومی بین را براندازد، چرا؟ چون بین او و منطوق که ملازمه است، منطوق که از بین نرفت در اثر این سیره و ارتکاز، وقتی از بین نرفت بین این و آن ملازمه است و قهراً باید آن را دلالت کند. نمی‌شود آن را از بین ببرد.

مثلاً فرض کنید که اگر یک دلیلی دلالت می‌کند که الان خورشید طلوع کرده است «طلعة الشمس» این طلعة الشمس دلالت چه دارد؟ لزوم بین بالمعنی الأخص دارد که «وجد النهار». حالا اگر فرض کنید این وجد النهار مخالف یک سیره‌ای باشد، مخالف آن باشد، آیا می‌توانیم دست از وجد النهار برداریم با اینکه دست از طلوع الشمس بر نمی‌داریم، طلوع الشمس را که بر نمی‌داریم این با اون مصادمت نمی‌کند که، دست از طلعة الشمس بر نداریم و آن را ثابت بدانیم دست از وجد النهار بخواهیم برداریم، این می‌شود یا نمی‌شود؟ چون این ملازمه ... بله اگر در منطوق دستکاری می‌کرد و منطوق را از بین می‌برد به تبع این می‌گفتیم آن مدلول التزامی هم از بین می‌رود اما اگر منطوق را از بین نمی‌برد و می‌گوید طلعة الشمس درست است و آن درست است و حجّت واقعی است چطور می‌شود دست از وجد النهار برداشت و بگوییم آن ظهور از بین می‌رود به خاطر سیره؟ نمی‌شود دست برداشت چون معنایش تفکیک بین لازم و ملزوم است و این ممکن نیست پس بنابراین امر مدلول التزامی

بین چیست؟ اشدّ است و مقاوم تر است در مقابل سیره و ارتکازی که مصادم با او است تا منطوق، تا مفهوم، چرا؟ به خاطر این جهتی که گفته شد که چون یک پشتوانه‌ای وجود دارد که آن پشتوانه وجود دارد و دستکاری نمی‌شود و بین آن پشتوانه و تحقق این لزوم بین است، چون اینچینی است پس بنابراین نمی‌شود دست از آن برداشت، قد یقال به این مطلب.

س: ...

ج: نه، غیر بین در ذهنش نمی‌آید چنین ظهوری مگر اینکه شما... ظهور پیدا نمی‌کند که بگوییم این کلام ظهور در آن پیدا نمی‌کند، حالا مگر اینکه شما بیابید بگویید که از راه دیگری بگویید دلالت نداریم ظهور نداریم ولی اینطور است.

س: ...

ج: بله، می‌خواهیم بگوییم ظهور از بین می‌رود یا نه، حالا جوابی که می‌دهیم جواب هر دو اشکال است. جواب می‌دهند، می‌گویند که این مثل شبهه در مقابل بداهت است که در بین عقلاء و اهل محاوره هیچ وقت مدلول التزامی به شدت مطابقی نیست و لو در همان مواردی که لزومش بین باشد، هیچ وقت وزان این وزان آن نیست. مثلاً دلالت کلام وقتی که می‌گوید طلعة الشمس بر طلوع شمس این آكد و اشدّ است یا دلالت بر اینکه روز است؟ می‌گوییم آن را تصریح کرده است دیگر و گفته است طلعة الشمس، بنابراین بگوییم با اینکه دلالت منطوقی که همان است که معنای اولی کلام است «تنطق به» این را بگوییم در اثر ارتکاز و در اثر سیره منهدم می‌شود و از بین می‌رود، اطلاقش یا عمومش از بین می‌رود و یا اگر در مورد سیره واقع شده است و قابلیت برای معنای دیگری دارد معنای دیگر پیدا می‌کند، یا اجمال پیدا می‌کند. معنای منطوقی که انقدر شدید است متأثر از سیره می‌شود آن وقت بگوییم مدلول التزامی متأثر نمی‌شود؟ به این برهانی که دارید اقامه می‌کنید؟! این برهان ربطی به مرحله ظهور سازی و جذب معنا معنای آخر را که یک خاصیت ذهن است ربطی به این ندارد، این برای عالم تکوین است نه برای کشایی الفاظ معانی را مستقیماً یا به واسطه اینکه معنایی را می‌آورد معنای دیگری بخواهد بیاورد. ملاک و مناط در اینجا که باب دلالت لفظ باشد باب آخر که این باب مربوط می‌شود به آن قرنی که قول مرحوم شهید صدر قرن آکید می‌گویند، قرنی که بین لفظ و معنا پیدا می‌شود و یا لفظ و معنا و معنای دیگری که با این معنا در ارتباط است، این بازتاب آن قرن است، بازتاب آن ارتباطی است که بین لفظ و معنا و معنای دیگر است، که در لفظ چه مقدار این قرینیت، این رسوخ پیدا شده است و این کاری به آن واقعیت خارجی ندارد.

س: ...

ج: نمی‌تواند داشته باشد، در عرف اینطور است، دلالت منطوقی می‌گوید صریح گفته است این را دیگر شما چه می‌گویید، می‌گوید صریح این حرف را زده است ... آن که عین کلامش نیست، بین این کلام و آن یک ملازمه‌ای است و آدم آن را هم می‌فهمد.

س: ... خود همین عقلاء قبول نمی‌کنند این حرف را که با وجود آن علّت سیره معلول را بگوید وجود ندارد، به عرف بگوییم خورشید آمده است اما روز هنوز نیامده است چرا؟ چون روز آمدن با سیره مخالفت دارد! این حرف را واقعاً عقلا می‌پسندند؟

ج: بله می‌پسندند.

س: ... به خود عقلا بگوییم وقتی که علّت هست معلولش نیست چون با یک سیره‌ای مصادمت کرده است ج: نه، این علّت و معلول آنطوری که نیست.

س: ...

ج: نمی‌شود، فرض داریم می‌کنیم که آن سیره با مدلول التزامی و مطابقیه ... ببینید این حرف در کجاها جا دارد اصلاً گفتنش؟ در جاهایی است که ملازمه عقلیه نباشد، ملازمه عادیّه است، ملازمه عرفیه است، ملازمه شرعیّه است، در اینجاها این حرف است و الا جایی که ملازمه عقلیه باشد قابل این نیست که ... آن حرف که شما ذهنتان آنطور می‌رود برای جایی است که ملازمه عقلیه باشد که قابل انفکاک نیست عقلاً، اما جاهایی که عقلاً قابل انفکاک است اما به خاطر عادت، به خاطر عرف، به خاطر شرع ممکن است بگوییم نه.

مثلاً فرض کنید که «کَلِمَا أَفْطَرْتَ قَصَّرْتَ وَ كَلِمَا قَصَّرْتَ أَفْطَرْتَ» یک ملازمه اینطوری شارع درست کرده است بین افطار و قصر، قصر و افطار، حالا اگر یک روایتی آمد گفت که اگر پنج فرسخ رفتی و سه فرسخ برگشتی «تَقَصَّرَ الصَّلَاتُكَ» که تلفیقی به این شکل است که محلّ کلام است، چهار فرسخ بروی و چهار فرسخ برگردی، اینچنین تلفیقی درست است اما اگر یکی از آنها کمتر از دیگری باشد اما مجموعاً محلّ کلام است، حالا یک روایت آمد در جایی که تلفیق اینچنینی است گفت که تقصّر صلاتک، اینجا به آن ملازمه می‌گوییم پس بنابراین روزه هم نمی‌توانی بگیری و احکام روزه مسافر را داری. حالا اگر یک سیره کذاییه متشرّعه شد که این آدم‌ها روزه شان را باید بگیرند، این با چه چیزی ناخوانی دارد؟ با آن مدلول التزامیه ناخوانی دارد، اما با مدلول مطابقی که ناخوانی که ندارد که عقلاً ... می‌گویند شاید شارع در این مورد استثناء می‌زند. در این مورد می‌گوید نماز قصر است اما روزه باید بگیری، هیچ اشکالی ندارد که عقل ... آن اشکالی که هست این است که اگر لزوم بین بالمعنی الأخص عقلی باشد این نمی‌شود قبول کرد که او از بین برود ولی این باقی بماند، این درست است در اینجا، اما جاهایی که لزوم اینچنینی ندارد دلالت التزام درست می‌شود چون لزوم عرفی دارد.

در جایی که لزوم عرفی و عادی دارد مثل اینکه اگر گفتند «هذا حاتم» اگر یک کسی وارد شد و گفتند «هذا حاتم» این دلالت التزام دارد که یعنی سخی است، چون بین حاتم و سخاوت در ذهن‌ها یک ملازمه عادی‌ای پیدا شده است و در اثر این ملازمه عادی اینطور است، این انفکاک اینجا عقلاً که اشکال ندارد حالا یک کسی را بگویند حاتم چون واقعاً نامش حاتم است یا از روز استهزاء بگویند حاتم است. فلذا خوب است که این تفصیل در اینجا داده بشود که اگر آن لزوم بین لزوم بین عقلی است که عقلاً غیر قابل انفکاک است اینجا اگر سیره بر خلاف آن مدلول التزامیه بود نمی‌توانیم تحفظ بر مدلول مطابقی بکنیم و دست از مدلول التزامی برداریم چون عقلاً ممکن نیست. اما اگر اینچنین نباشد و لزوم شرعی و عادی باشد که انفکاک عقلاً جایز است بله، اینجا هم مثل این مثالی که زدیم.

«نعم، ربما يناقش في هذا لأنَّ شدة وضوح اللازم التي هي متحققة في موار الظهور البين (این شدت وضوح) توجب الفرق بين الظهور الالتزامي البين وبين الظهور المنطوقى والمفهومي» باید بین این دو فرق بگذاریم و بگوییم این مثل آن است نه، ظهور مفهومی و منطوقی اگر سیره یا ارتکاز بر خلافش بود تقیید می‌شود یا ظهور عوض می‌شود یا اجمال پیدا می‌کند اما در اینجا نمی‌توانی این حرف را بزنی، پس این امرش اشد از آن است.

س: ...

ج: بله. ظهور التزامی اشد است، چرا؟

«فينعقد الظهور الإلتزامي المذكور تجاه السيرة العقلائية المصادمة له حتى في الموردین المتقدمين اللذين قد عرفت عدم انعقاد الظهور المنطوقى والمفهومي فيهما» همان دو موردی که گفتیم ظهور مفهومی و منطوقی در آن مورد منعقد نمی‌شود اما می‌گوییم ظهور التزامی بین منعقد می‌شود، امرش اشد است، این شدید تر از آن است، این ظهور التزامی بین از این چیزها نمی‌لرزد و از بین نمی‌رود، پس امرش آكد و اشد شد از چه؟ از منطوقی و مفهومی.

حالا چرا؟ چرا امرش اشد است؟ چرا در همان دو مورد هم حتی از بین نمی‌رود؟

می‌گوید «و ذلك؛ لأنَّ الظهور المطابقي الذي يستلزم هذا الظهور الإلتزامي البين لا يكون مخالفاً للسيرة العقلائية حسب الفرض» چون آن مدلول مطابقی که مخالف با سیره عقلائی نیست، مخالف با ارتکاز عقلائی نیست، پس آن دست نمی‌خورد، وقتی آن دست نخورد بین آن و آن که ملازمه است، چطور می‌شود این علت باشد و معلول نباشد، چطور می‌شود ملزوم باشد و لازم نباشد؟

س: ...

ج: می گوید قوت دارد دیگر، حالا این حرفش همین است دیگر، حالا هم بگویند نمی شود. اگر واقعا در این حد باشد نمی شود. حالا آن حرفی که ما زدیم در مقام دفاع از جواب بود. حال بگذارید این تمام بشود. می فرمایند که: «لأنّ الظهور المطابقی الذی یستلزم (آن ظهور مطابقی) هذ الظهور الإلتزامی البین لا یکون مخالفاً للسیرة العقلائیة حسب الفرض» چون اینچنینی است «فلا تُراحمه السیرة العقلائیة فی مرحلة انعقاده» پس مزاحمت نمی کند با آن ظهور مطابقی سیره عقلائیة در مرحله انعقاد آن ظهور مطابقی. «فینعقد هذا الظهور مطابقی قطعاً» چون این سیره با آن مخالفتی نمی کند مانعی از او ایجاد نمی کند پس آن ظهور مطابقی حتماً منعقد می شود، وقتی آن منعقد شد «و بعد انعقاده و تحقّقه» بعد از اینکه آن ظهور مطابقیه منعقد شد و تحقق پیدا کرد «یعیق ذلك الظهور الإلتزامی فوراً و بلا حاجة انتظارية أصلاً» فوراً آن هم تحقق پیدا می کند بدون اینکه نیاز به یک حالت انتظاری داشته باشد چون اینچنین است. حالا اینجاها آن مثال را می زنیم برای اینکه مطلب روشن بشود تا حالا جوابش را بدهیم.

آقا اگر گفت که «طلعة الشمس» و این ارتکاز عقلائی و این سیره این طلعة الشمس را دستکاری نکرد و این ظهور به جای خودش باقی ماند، می شود بگوییم این ظهور طلعة الشمس اینجا خودش باقی مانده است اما ظهور التزامی اش که «فالنهار موجود» است از بین برود؟ نمی شود، پس امرش اشدّ شد. مطابقیه اگر سیره بر خلافش باشد رنگ می بازد اما اینجا نمی شود رنگ ببازد، چرا؟ چون پستوانه ای دارد که آن مطابقیه است، آن مطابقی که دست نخورد که «طلعة الشمس» باشد نمی شود «فالنهار موجود» از بین برود، این حرفش است. پس به این دلیل می گوییم فرق است بین ظهور التزامی بین و ظهور مطابقی و مفهومی. آنها در آن دو مورد خلل در آنها ایجاد می شود اما این خلل درش ایجاد نمی شود.

س: ...

ج: چون با آن منافاتی ندارد. این همان توضیحی است که دادم. همان توضیحی که دادم گفتیم در عقلیات درست است این مسأله.

س: نه، می خوام بگویم اصلاً ظهور منطوقی هم شکل نمی گیرد.

س: چرا نمی گیرد؟ مصادم که باشد می گیرد.

س: بین طلوع شمس و وجود نهار ملازمه است دیگر، همینطور که اینها از آن طرفش را می خواهند درست

کنند، اصلاً از این طرف بگوییم ...

ج: این فرمایش عرض کردم درست است فلذا این تفصیل را باید بدهیم که اگر لزوم، لزوم بالمعنی الأخص

عقلی است که مستحیل است جدا شدن این دو از هم، باید بگوییم بله اینجا چیزی که در آن می خواهد اثر

بگذارد و لو اینکه ابتدائاً و بدواً در منطوقی اثر نمی‌گذارد اما در اثر اینکه در آن اثر می‌گذارد در این هم اثر می‌گذارد چون انفکاک این دو عقلاً مستحیل است، مثل این مثلاً.

س: ...

ج: نه، بین است یعنی چه؟ یعنی به این معنا که در ذهنشان ... ولی قابل این هست، یعنی می‌پذیرند، بین است چون هی شنیده‌اند شارع گفته است «کَلَّمَا قَصَّرْتَ أَفْطَرْتَ، کَلَّمَا أَفْطَرْتَ قَصَّرْتَ» در اثر این ملازمه چون هی گفته شده است گفته شده است این بین است یعنی در ذهن‌ها حاضر است، بین است به این معنا است، یعنی حاضر است در ذهن‌ها. اما عقلاً می‌گویند که قابل استثناء هم هست و ممکن است در اینجا استثناء بزند و جدا شدنش اشکالی ندارد چون یک امر شرعی است، یک امر قراردادی است، یک امر تکوینی نیست که قابل انفکاک نباشد.

س: ...

ج: بله اشکالی ندارد مثل عموماًتی که تقیید می‌کند، هی گفته است، حالا با این کلام می‌فهمیم که آن را دارد تقیید می‌کند، «کَلَّمَا قَصَّرْتَ أَفْطَرْتَ أَلَّا در اینجا» اشکالی ندارد.

س: ...

ج: مثل بقیه عام‌ها و اطلاق و مطلقات که تخصیص می‌زند که چیست؟ تبصره می‌زنند به قانون پس چیست؟ می‌گویی چرا خودت آنجا مطلق گفتی؟ گفته ام، حالا می‌خواهم تخصیص بزنم، در غیر شارع می‌گویند اشتباه کردم و حالا می‌خواهم عدول کنم، در شارع معلوم می‌شود که از اول مقصودش بوده و به یک مصلحتی گفته و حالا دارد تقیید می‌کند. در مورد دیگران، مجلس امسال یک چیزی گفته و پنج سال دیگر عوض می‌کند، می‌فهمد اشتباه کرده بوده. در مورد شارع نمی‌شود گفت اشتباه کرده است. فلذا می‌گوید خاص و مقید کشف می‌کند که از اول تقیید و تخصیص بوده است. پس چرا عام گفتی؟ پس چرا مطلق گفتی؟ یک مصلحتی بود که آن طور گفتم و حالا تخصیص می‌زنم و می‌گویم، از اول هم مرادم غیر از مورد خاص بود، غیر از مورد تقیید بود در مورد شارع. اما در مورد مطلق‌های ناس نه، آن وقت بد محاسبه کردم و حالا فهمیدم اشتباه کردم و تخصیص می‌زنم و تقیید می‌کنم.

س: ...

ج: باز ببینید، در غیر بین هم باز همینطور است. غیر بین‌هایی که عقلی است یعنی مستحیل است بین این لازم و ملزوم جدا شدن، آن هم همینطور است. اما غیر بین‌هایی که شرعی است، یعنی اگر لزوم غیر بین مجعول است نه عقلی است که برهاناً نمی‌توانند از هم جدا شوند، اگر اینطور شد غیر بین است و اصلاً در ذهن ظهوری

برای او پیدا نمی‌شود، به خاطر اینکه اصلاً غیبت در ذهن‌ها دارد، از این کلام اصلاً ذهنشان به آن حرف منتقل نمی‌شود. مثلاً اگر توجه بفرمایید این همه بحث‌های امر به معروف و نهی از منکر داریم این روزها همین مثال این در آن است. صاحب جواهر از ادله حرمت ایضاً و از ادله حرمت اضرار به مؤمن در آورده است که پس در باب امر به معروف و نهی از منکر باید بین انواعش مراعات ترتیب بشود، در ذهن ... که ادله اضرار را که ببیند، حرمت ایضاً را که ببیند از در ذهنش بفهمد که پس شارع در باب امر به معروف ترتیب قائل است که اول از خفیف شروع کن، آن اثر نکرد برو سراغ شدید، آن اثر نکرد برو سراغ اشد، از اول نمی‌توانی سراغ شدید بروی، یا از اول نمی‌توانی سراغ اشد بروی و باید ترتیب را رعایت کنید. دلالت آن ادله بر این چیست؟ این لزوم غیر بین است، یک نفر مثل صاحب جواهر پیدا شده است - بقیه فقها را هم معمولاً ندیدیم بگویند این حرف را - در ذهن یک نفر، معلوم می‌شود که خیلی خیلی بین است دیگر، این با حساب و کتابی که تقریب کردند هم آسان نیست بین این دو ملازمه فهمیده است، این را از آن ادله در آورده است، به واسطه اینکه این را از آن ادله در آورده است حال رفته است سراغ ادله امر به معروف و آنها را تقیید کرده است. این می‌شود لزوم غیر بین. اگر اینطور است می‌گوید وقتی سیره بر خلاف چنین چیزی باشد، ارتکازات عقلائی بر خلاف چنین چیزی باشد اصلاً ذهن‌هایشان از این کلام منتقل به آن نمی‌شود، پس ظهور پیدا نمی‌کند. این برای غیر بین است.

س: یعنی کلّ الملائک می‌شود عقل نه بین و غیر بین.

ج: نه، کلّ الملائک نمی‌شوند، آن جایی که لزوم بین عقلی و برهانی باشد آنجا این حرف و استدلال درست است، آنجایی که نه اینچنینی نباشد عرف می‌گوید بله ولی ممکن است شارع دارد این را تخصیص می‌زند.

س: کلّ الملائک برای صحتّ این مطلب دیگر، می‌شود عقل ...

ج: کدام مطلب؟

س: اینکه ما اگر یک سیره رادع آمد و آن منطوق را برداشت ...

ج: لازم سر جایش می‌ماند و رادع آن سیره می‌شود، دلالت التزامی بین در آن موارد حتی رادع آن سیره می‌شود، این ظهور از بین نمی‌رود اما حالا رادع می‌شود یعنی شرایط دیگرش باشد، یعنی ظهور از بین نمی‌رود بلکه در سر جای خود باقی می‌ماند.

س: ...

ج: نه، باقی می‌ماند در عقلیه است.

س: ...

ج: سیره راسخه هست، یک کلامی از شارع صادر شده است که بین این کلامش که از شارع صادر شده است و بین آن لازم لزوم عقلی است، در این صورت آن لزوم عقلی و آن ظهور از بین نمی‌رود فلذا آن ظهور اگر بگویم کافی است یک خبر واحد از نظر کم و اینها می‌تواند رادع آن سیره باشد.

س: ...

ج: نه نه، آن را بر نمی‌دارد چون ملازمه است دیگر، مگر اینکه شما بیایید یک جایی بگویید بله این باعث می‌شود که آن منطوق ... چون آن را خراب می‌کند، خراب که آن را نمی‌تواند بکند پس دلالت می‌کند که آن نیست ولی اگر در موردش باشد چرا بگوید نیست؟

س: ...

ج: بله دیگر، صحبت این است که اگر آن را نتواند از بین ببرد آن چیز هم نیست.

س: ...

ج: عرفی شدید نه

س: ...

ج: نه، چون به منطوق دست نمی‌زند، فرض این است که منطوقی است که دست به آن نمی‌زند، مگر اینکه یک جاهایی باشد که بگوید این منطوق هم نمی‌شود مرادش باشد چون این منطوق باشد همچنین لازمه‌ای دارد پس بنابراین این منطوق هم مرادش نیست و کار خراب می‌شود، ممکن است.

س: ...

ج: یک جاهایی ممکن است اینطور باشد، بله اشکالی ندارد.

حالا چرا؟ «و بعد انعقاده (و تحققش) یعتقد ذاک الظهور الإلتزامی فوراً و بلا حال انتظاریه أصلاً (چرا؟) لشدة العلاقة بینة (بین آن ظهور التزامی) و بین الظهور المطابقی، و علیه فلا یبقی مجال للسیرة العقلائیة کی تمنع عن انعقاد الظهور الإلتزامی المذكور» بنابراین مجالی و میدانی برای سیره عقلانی باقی نمی‌ماند تا اینکه مانع بشود از انعقاد ظهور التزامی مذکور. نه، این ظهور التزامی درست می‌شود و آن سیره را ردع می‌کند اگر سایر شرایطش هم باشد.

«لکن الإنصاف (ان کان موجوداً) لکن الإنصاف أنّ هذا النقاش ضعيف جداً؛ فإنّ الارتكاز العرفی یأبی كون السیرة العقلائیة مانعة عن انعقاد الظهور المطابقی مع كونها غیر مانعة عن انعقاد الظهور الإلتزامی البین» می‌فرماید این نقاش ضعیف است، چرا؟ چون ارتکاز عرفی این است که در باب محاورات می‌گوید این ظهور مطابقی که کأنّ تصریح است، تنطق به او کرده است، این در جایی که سیره مخالفش باشد - و آن دو مورد - رنگ می‌بازد با

اینکه آن صریح کلام است، گفته مولی است، این ظهور التزامی که نگفته است و به ملازمه فهمیده است رنگ نمی‌بازد؟ این حرف‌ها چیست که شما در مقابل بدیهه کأنّ دارید استدلال می‌کنید. انصاف این است که این نقاش ضعیف است جداً «فإن الارتكاز العرفی» ابا دارد، از چه ابا دارد؟ از بودن سیره عقلائی مانع از انعقاد ظهور مطابقی در آن دو مورد «مع کون» آن سیره عقلائی «غیر مانعة عن انعقاد الظهور الإلتزامی البین» از این نباشد اما از آن باشد.

«بدها أن الظهور الإلتزامی لا یرقی فوق مستوى الظهور المطابقی فی نظر العرف» چون واضح و آشکار است که ظهور التزامی دیگر «لا یرقی» بالاتر نمی‌رود از مستوای ظهور مطابقی در نظر عرف، اینکه بالاتر از آن نمی‌رود، ترقی بالاتر از سطح او نمی‌کند، اگر باشد در همان حدّ است، دیگر بالاتر که نیست، حالا آن را زمین می‌زند و این را زمین نمی‌زند.

همانطور که توضیح دادیم این ضعیف جداً باید تفصیل داده شود؛ در جایی که عقلی نباشد آن ظهور بین یک ملازمه شرعی‌ای بوده است به حسب اطلاعات و چیزهایی که ... یا ملازمه عادی باشد این حرف درست است. اما در جایی که ملازمه عقلیه است ما در اینجا نمی‌توانیم بگوییم مدلول مطابقی سر جای خودش دست از مدلول التزامی بر می‌داریم، بگوییم طلعة الشمس را قبول می‌کنیم اما النهار موجودش را قبول نمی‌کنیم! عقل می‌گوید این نمی‌شود، یا شارع باید دست از آن منطوق بر دارد، یا اگر دست از آن منطوق بر نمی‌دارد باید لازم را هم قبول کند و نمی‌شود بگوییم لازم نیست در آن موارد. بنابراین این تفصیل را باید بدهیم.

یک ظهور دیگر باقی مانده است. پس ظهور منطوقی را بحث کردیم، ظهور مفهومی را بحث کردیم، ظهور التزامی را هم بحث کردیم، یک ظهور دیگر هم باقی مانده است که در فقه خیلی جاها به دردمان می‌خورد که ظهور اقتضائی است، دلالت اقتضاء.

آیا اگر یک دلالت اقتضاء مصادم شد با یک ارتکاز عقلائی، با یک سیره عقلائی، این دلالت اقتضاء از بین می‌رود یا نمی‌رود؟

می‌فرماید: «الظاهر أنّ حکمه حکم الظهور المنطوقی و المفهومی فی عدم انعقاده فی خصوص الموردین المتقدمین»

دلالت اقتضاء در همان دو مورد متقدم باید بگوییم که نه، این دلالت اقتضاء باقی نمی‌ماند، تحقق پیدا نمی‌کند در آن دو مورد، این دلالت اقتضاء در آن دو مورد تحقق پیدا نمی‌کند. باز آن حرفی که در التزامی زدیم اینجا هم باید بزنیم:

تارةً دلالت اقتضاء بر یک اساس برهان عقلی است، یا بر اساس یک مطلب نظری مسلمی است که نمی‌شود ردعیّت را از آن کرد، در این صورت نمی‌شود.

مثلاً «... لكلام الحكيم عن الكذب عن خلاف الواقع» در اینجا بگوییم که آن دلالت اقتضاء خلاف سیره است، خلاف ارتکاز عقلائی است ... نتیجه اش چه می‌شود؟ نتیجه اش این می‌شود که آن مدلولی که می‌خواهد این دلالت اقتضاء در آنجا جا بگیرد باید کذب باشد یا خلاف واقع باشد. در اینجاها نمی‌شود.

اما در جایی که اینچنین نباشد، به حسب یک عادت است، به حسب یک جعل است، در اینجاها اشکالی ندارد، بله اینجا ممکن است بگوییم این دلالت اقتضاء از بین برود و ما به معنای دیگر ملتزم باشیم در آن موارد.
س: ...

ج: مثلاً فرض کنید ... دلالت اقتضاء این است که «... لكلام الحكيم» برای اینکه کذب نشود، برای اینکه خلاف قواعد نشود این می‌شود. مثلاً مثال بزنیم: فرض کنید که اگر فرموده است که «لا بأس ببيع الأشياء بمال أخيك» «لا بیع الأشياء یا بشراء الأشياء بمال أخيك» اینجا به خاطر اینکه گفته‌اند مرتکز عقلائی است یا سیره عقلائی است که لا بیع الا فی ملک، پس چطور می‌گویند اینجا عیبی ندارد تو چیزی را بخری به مال برادرت با اینکه مال برادر مال تو نیست. پس دلالت اقتضاء چه می‌کند؟ دلالت اقتضاء دلالت می‌کند بر اینکه شارع در اینجا حکم کرده است به دلالت اقتضائی که شما وقتی مال برادر را بر می‌داری که با آن جنس بخری، شارع آنّا ما قبل از اینکه بخری ملک تو می‌کند، همان حرفی که اگر یادتان باشد در معاطات بنا بر مسلک کسانی که می‌گویند معاطات موجب ملکیت نمی‌شود، موجب اباحه می‌شود، اباحه تصرف. آنجا هم یک اشکال است که ما چیزهایی که با معاطات می‌خریم، پول‌هایی که به معاطت گیر فروشنده‌ها می‌آید، به معاطات این پول‌ها را می‌گیرند پس این پول‌ها ملکشان نشده است، اینها فقط اباحه تصرف دارند، حالا می‌خواهد برود ناوایی نان بخرد، «لا بیع الا فی ملک» با این پول نمی‌تواند نان بخرد؟ آنجا چه گفته می‌شود؟ گفته می‌شود از اینکه مسلم است شرعاً با این پول می‌توانند نان بخرند، خانه بخرند، فرش بخرند، چیزهای دیگر بخرند این دلالت اقتضاء پیدا می‌شود به اینکه معلوم می‌شود شارع آنّا ما قبل از این تصرف می‌گوید ملک تو است.

«خدا رحمت کند آیت الله اراکی قدس سره آن وقتی مسجد امام قبل از انقلاب ایشان نماز جمعه می‌خواندند دیگر، یادم می‌آید یک بار من بعد از اینکه نماز جمعه تمام شد در پیاده رو -ایشان پیاده می‌رفتند منزلشان- از ایشان سؤال کردم که آقا این سهم امام این شهریه‌ای که به ما می‌دهند ما مالکش می‌شویم یا نمی‌شویم؟ برای امام است دیگر، حالا دادند به ما، ما مالکش می‌شویم؟ گفتند نه مالک نمی‌شوید، فلذا اگر سهم امام دست طلبه است فوت کرد این به ارث نمی‌رسد، برای امام زمان است، برای این نبوده است که به ارث

برسد، گفتیم آقا اگر اینطور است ما «لا بیع الا فی ملک» ما با این چطور می‌توانیم نان بخریم؟ ایشان گفتند بله، چون از یک طرف می‌دانیم این مال ... اگر ندانیم که فایده ندارد، در مال مردم چطور داریم تصرف می‌کنیم؟ چون می‌دانیم که امام زمان علیه السلام راضی است که در این زمان که هیچ ترویج شریعت و فلان الا به این نیست که حوزه‌های علمیه‌ای باشد و عده‌ای درس بخوانند، طلبه باشند و ... می‌دانیم که راضی است که این پول خرج حوزه بشود، خرج طلبه‌ها بشود، پس می‌دانیم به رضایت، از آن طرف هم که شرع فرموده است «لا بیع الا فی ملک» پس معلوم می‌شود که هر معامله‌ای که می‌خواهیم بکنیم قدر متیقّنش این است که قبل از آن نمی‌دانیم، قدر متیقّن این است که همان موقعی که می‌خواهیم معامله کنیم آنّا ما قبلش این ملک ما می‌شود، حضرت این را تملیک به ما می‌کند، تملیک که شد ... و چون تملیک هم که کرد این تملیک مجانی است و چون در اختیار ما است قبض جدید هم نمی‌خواهد، درست است در باب هبه قبض لازم است اما در کجا قبض لازم است؟ در آن جایی که آن موهوب در دست موهوب له نباشد اما اگر در دست موهوب له است دیگر قبض جدید نمی‌خواهد، پس بنابراین آنّا ما قبلش می‌فهمیم که به خاطر این دلالت اقتضاء اینجا درست می‌شود»

حالا در این موارد که دلالت اقتضاء وجود دارد، اگر خلاف یک سیره متشرعّه‌ای شد که نه، در این موارد که مالک شدند فرض کردیم که اینکه شما مالک می‌شوید پس دست از این دلالت اقتضاء ... خلاف سیره است، خلاف ... نه مالک نمی‌شوید. پس معلوم می‌شود که اینطور نیست. پس چیست؟ معلوم می‌شود که شارع در اینجا می‌گوید لا بیع الا فی ملک الا در اینجاها» اینجا اشکالی ندارد که بیع لازم نیست در ملک باشد، به ملک دیگری هم اشکال ندارد. کما اینکه محقق ابروانی قدس سرّه و الیوم سیدنا الاستاد دام ظلّه شنیدم نظر ایشان هم این بود در بحثشان، فتوا نمی‌دانم دادند یا نه، در بحث علمی، که اشکالی ندارد اینجا لازم نیست ... ما اشکالمان در باب معاوضه در باب بیع لازم نیست عوض از همان کیسه‌ای خارج بشود که معوض در آن کیسه وارد می‌شود. یک کسی می‌گوید با این پول من برو برای خودت نان بخر، اینکه درست است، این حرف‌هایی که زده است و می‌گوید با این پول من برو نان بخر، آنهایی که قائل هستند به اینکه حتماً باید عوض از همان کیسه‌ای خارج بشود که معوض در همان کیسه وارد می‌شود، توجیه می‌کنند که یعنی این آقا می‌گوید تو از جانب من وکیل هستی که این پول را از جانب من تملیک به خودت کنی، بعد قبول کنی، بعد ملک تو بشود و بعد با آن چیز بخری، یا اینکه نه با اینکه این پول من است اما من حاضریم که این ثمن واقع بشود و متاع در جیب تو وارد بشود نه در جیب من که صاحب پول هستم، و این اشکال ندارد، این عقلائی است.

حالا شارع ممکن است بگوید همه جا لا بیع الا فی ملک الا اینجا، ما هم قبول می‌کنیم. پس بنابراین آن دلالت اقتضاء وقتی به خلاف سیره باشد این سیره دلالت اقتضاء را منهدم می‌کند و اشکالی ندارد در این موارد.

بنابراین باید در اینجا هم تفصیل بدهیم که ان دلالت اقتضاء تارةً بر اساس یک برهان و یک دلیلی است که نمی‌شود رفع ید از آن کرد آنجا. اما اگر بر اساس این نیست، بر اساس یک قاعده است، بر اساس یک مطلبی است که شارع فرموده و در اذهان آمده است و دلالت اقتضاء به خاطر آن دارد درست می‌شود. اینجا قابل این جهت هست.

س: ...

ج: وقت مثل اینکه دیگر تمام است، اجازه بدهید من این حصیلة البحث را بخوانم که فردا دیگر نخواهم تکرار کنم، چون مطلب‌هایش را گفته ایم و حصیلة البحث همان‌ها را دارد خلاصه می‌کند دیگر.

«حصیلة البحث فی السیرة المعاصرة» این المعاصره ... یعنی المعاصرة للمعصوم نه المعاصرة لنا.

«السیرة العقلانیة الشدیة الرسوخ (در اذهان عقلاء این) تمنع عن انعقاد الظهور فی دلیل الردع» در دلیل ردعی که در مقابل آن سیره وارد شده است «فی دلیل الردع بالنسبة (که مورد خود آن سیره در) خصوص الموردين المتقدمین، و لا فرق فی ذلك بین أنواع الظهور» چه ظهور منطوقی باشد، چه مفهومی باشد چه التزامی باشد و چه اقتضائی باشد. «و مع عدم انعقاد الظهور» آن وقت وقتی انعقاد ظهور نشد قهراً چه می‌شود؟ «یتنفی موضوع الحجیة» دیگر ظهوری نداریم که بگوییم ظهور حجّت است، موضوع حجّیت هم منتفی می‌شود، «و بالتّالی» یعنی و بالتّیجه، وقتی ظهور حجّت نداشتیم این رادع از سیره نمی‌تواند باشد از طرف شارع. «و بالتّالی تنتنفی الحجیة و الرادعیة» اینکه آن سیره آن ارتکاز بخواهد رادعیّت داشته باشد نخواهد بود. «و علیه فلا یکفی الظهور العمومی و...» یک نتیجه مهم در اینجا می‌خواهیم بگیریم، نتیجه مهم چیست؟ این است که ظهور اطلاقی، ظهور عمومی نمی‌تواند سیره را ردع کند، پس آیه شریفه «إِنَّ الظَّنَّ لَا یغنی من الحقِّ شیئاً» که به اطلاقی می‌خواهد شامل ظهور خبر واحدی می‌شود، به اطلاقی شامل ظنی که از ظهورات به دست می‌آید می‌شود، این آیه نمی‌تواند آنها را رد کند، چرا؟ چون رسوخ آن سیره باعث می‌شود اطلاقی برای «إِنَّ الظَّنَّ لَا یغنی من الحقِّ شیئاً» باقی نماند، وقتی اطلاق نبود، ظهور نبود، حجّیت هم ندارد، وقتی نداشت چطور این را رد می‌کند؟ «فلا یکفی الظهور العمومی و الإطلاقی للردع عن السیرة العقلانیة الشدیة الرسوخ (در اذهان عقلاء) و لو لم یستنکر خلافها لدى العقلاء» اگرچه آن مستنکر الخلاف لدى العقلاء نباشد اما ظهور اطلاقی و عمومی نمی‌تواند، چون گفتیم ظهور اطلاقی و عمومی به واسطه سیره راسخه مرسوخه از بین می‌رود و لو مستنکر الخلفا نباشد. «و کذا لا یکفی الظهور مطلقاً و لو کان مختصاً بمورد السیرة للردع عن السیرل العقلانیة الشدیة الرسوخ التّی یکون خلافها مستنکراً لدى العقلاء» حالا اگر یک سیره‌ای بود که شدیة الرسوخ بود و خلافش هم مستنکر است، این ظهور چه ظهور اطلاقی و عمومی باشد و چه حتّی ظهور خاصّ به مورد سیره باشد این نمی‌تواند سیره را از بین

الفائق فی الاصول - حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

۱۳۹۷/۱۰/۲۴

جلسه سوم

ببرد چون اگر اطلاق و عموم است که برایش منعقد نمی‌شود، اگر ظهور خاص به مورد است آن سیره راسخه مستنکر الخلاف باعث می‌شود که یا آن لفظ اگر صلاحیت معنای دیگری دارد که مصادم با سیره نیست، این لفظ آن معنا را پیدا کند و ظهور در آن پیدا کند، اگر معنای دیگری ندارد اجمال پیدا می‌کند، پس بنابراین نمی‌تواند سیره اینچینی را ردع کند.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين.